

یک هفته در دوشنبه

تاجیک یا ایرانی، مسئله اینست!

هوایما کم کم ارتفاع کم میکند. از پنجره هوایما، کوههای بلندی که هنوز پوشیده از برف هستند دیده می شوند. تاجیکستان کشوری کوهستانی است. قله‌های مرتفع، یخچال‌های طبیعی، رودخانه‌هایی پر آب که منشأ دو رود بزرگ آسیای میانه یعنی آمودریا(جیحون) و سیردریا(سیحون) هستند، جغرافیای طبیعی تاجیکستان را شکل می‌دهند. ابتدای تیرماه است و دیدن کوه‌های پوشیده از برف از پنجره هوایما، تصور هوایی خنک در ذهن ما ایجاد کرده است اما به محض خروج از هوایما، حرم گرمای 44 درجه تمام تصورات را از بین می‌برد. شهر دوشنبه پایتخت تاجیکستان دارای آب و هوایی بری است. تابستان‌هایی بسیار گرم و زمستان‌های بسیار سرد.

در سالن فرودگاه مردی که لباس فرم چروکیده و کثیفی به تن و کلاه رنگ و رو رفته بر سر دارد به ما نزدیک می‌شود و می‌پرسد: "آقا ویزا داری؟". احساس عجیبی است. مردمانی که به لحاظ چهره و فیزیک جسمانی به ما هیچ شباهتی ندارند به زبان ما صحبت می‌کنند. زبان تاجیک با فارسی ما قرابت زیادی دارد. تفاوت آن در این است که نسبت به فارسی ما دست نخورده تر باقی مانده و مقداری نیز از زبان روسی در آن وارد شده است.

سالن فرودگاه دوشنبه کمی کوچکتر از یک سوله است. هوای گرم داخل سالن و صف مسافران



مجسمه اسماعیل سامانی در میدان اصلی

که منتظر مهر پاسپورت هستند آدم را کلافه می‌کند. هرچند وقت یکبار نیز پلیس که چند پاسپورت به دست دارد به همکاری مراجعه می‌کند و خارج از صف پاسپورت‌ها را مهر می‌زند. در تاجیکستان هم مانند خیلی از کشورهای دیگر، پلیس‌ها علناً رشوه می‌گیرند. باتوجه به این که تاجیکستان فقیرترین کشور آسیای میانه است، این امر کاملاً قابل پیش‌بینی بود. 10 سامانی می‌تواند ما را از گرما و اتلاف وقت نجات دهد اما هنوز پول تاجیکی نداریم، پس گرما را تحمل می‌کنیم. واحد پول تاجیکستان **سامانی** است و هر سامانی معادل 270 تومان است. تاجیک‌ها به دولت سامانی که در قرن چهارم هجری در این منطقه حکمرانی داشته افتخار می‌کنند و بسیاری از نشان‌های خود را از

این سلسله به عاریت گرفته‌اند. مجسمه 50 متری اسماعیل سامانی نیز که تاجی از طلا دارد در میدان اصلی دوشنبه یکی از مکان‌های دیدنی این شهر است.

جالب اینجاست که علاوه بر دولت سامانی، تاجیک‌ها بسیاری از دانشمندان و شعرای فارسی زبان مانند بوعلی سینا، رودکی، حافظ و سعدی را نیز تاجیک می‌دانند. خیابان اصلی شهر دوشنبه به نام رودکی است. خیابان‌های حافظ، سعدی و اسماعیل سامانی نیز سه خیابان اصلی شهر دوشنبه را تشکیل می‌دهند. عکس بوعلی سینا نیز بر روی اسکناس 20 سامانی خودنمایی می‌کند. از مظاهر فرهنگ و تمدن پارسی هم این نکته قابل ذکر است که یکی از سه کانال تاجیکستان یا در حال پخش تصاویر رقص تاجیکی است ویا تصاویری از تخت جمشید، سعدیه، حافظیه و آرامگاه بوعلی سینا را نشان می‌دهد.

تاجیک‌ها خود را آریایی می‌دانند (که البته با توجه به شواهد موجود این مسئله صحیح است) و به آن افتخار نیز می‌کنند (مایه شرمساری ما ایرانی‌ها!). ایرانی‌ها را نیز خیلی دوست دارند و از اینکه سه کشور فارسی زبان ایران، افغانستان و تاجیکستان از هم جدا افتاده اند بسیار ناراحت‌اند. حد نهایی پیشرفت را کشور ایران می‌دانند و آرزو دارند که مانند ایرانی‌ها شوند. یکی از سرودهایشان که مدام از تلویزیون پخش می‌شود بدین مضمون است:

هم‌آتش زرتشتیم	همتای اوستاییم
ما دشمن می‌کشتیم	ما آتش زرتشتیم
معمار بخارا بود	اسماعیل سامانی
او هم‌وطن ما بود	ما هم‌وطن اوئیم
معمار بخارائیم	ما هم کوه خارائیم

از فرودگاه تا خانه

بیرون فرودگاه با راننده‌های تاکسی وارد گپ‌زنی¹ (صحبت) می‌شویم و مصلحت (توافق) می‌کنیم که با 10 سامانی ما را به داخل شهر برده و چند خانه به ما نشان دهند. از قبل می‌دانستیم که به راحتی می‌توان در دوشنبه خانه‌ای اجاره کرد. نزدیک قسمت تجاری شهر در یکی از ساختمان‌هایی که از دوران کمونیزم باقی مانده در طبقه اول استقامت می‌گزینیم (ساکن می‌شویم). ساختمان‌ها در دوشنبه عمدتاً باقی مانده از دوران شوروی سابق هستند و ظاهر بسیار کثیفی دارند. زباله‌ها کنار ساختمان‌ها رها شده‌اند، شیشه‌ها بعضاً شکسته‌اند، اشیاء مستعمل و از رده خارج در بالکن‌ها رها شده‌اند و خلاصه نمای بیرونی خانه‌ها همه شبیه هم است که یکی از ویژگی‌های دوران کمونیزم است اما فضای

¹ در این سفرنامه سعی می‌کنم اصطلاحاتی را از زبان تاجیک که واژه‌هایی از فارسی اصیل هستند به همراه معادلشان بیاورم.

داخل خانه ما تا حد قابل قبولی تمیز و نغز (خوب) است. به قیمت 35 دلار برای هر شب با صاحب‌خانه



مصلحت می‌کنیم. خانه کاملاً مبله است و امکاناتی مانند کولر گازی، تلویزیون، ماهواره، یخچال، گاز، ماکروفر، جاروبرقی و ... در آن به چشم می‌خورد. خیلی از اجناس آشپزخانه (آشپزخانه) از جمله یخچال ایرانی است. خسته‌ایم و یک دوش می‌تواند ما را سر حال آورد. شیر آب را که باز می‌کنیم، آبی سیاه از آن بیرون می‌آید. این مسئله را با انارک، پیرزن صاحب‌خانه، درمیان می‌گذاریم و در کمال تعجب متوجه می‌شویم که این امر کاملاً طبیعی است. آب لوله‌کشی شهر مستقیماً از آب رودخانه‌ای گرفته می‌شود که از داخل شهر عبور می‌کند. ماسه‌های رودخانه در کف وان حمام و سینک ظرفشویی باقی می‌ماند. ای کاش مردم تهران می‌توانستند این وضعیت را ببینند تا کمی قدر آب

تهران را بدانند. عطا برای خرید آب و سایر مایحتاج بیرون می‌رود و ما مشغول تیار (آماده) کردن ناهار می‌شویم.

خواندن فارسی به سبک کلاس اولی‌ها!

حس بچه‌های اول دبستان به ما دست می‌دهد وقتی می‌خواهیم تابلوهای خیابان‌ها را بخوانیم. زبان رسمی کشور تاجیکی است که به الفبای سیریلیک (روسی) نوشته می‌شود. البته عمده مردم



می‌توانند به زبان روسی هم حرف بزنند. بد نیست این هم گفته شود که 99 درصد مردم طبق آمار رسمی خودشان باسوادند! سعی می‌کنیم یکی از تابلوهای مغازه‌ها را بخوانیم. "ج، جبو، نه اون حرف ب خونده نمی‌شه، جووهیر، جووهیرات، آهان! جواهرات. نگاه کن، کنارش هم نوشته شده Gold". و سه‌تایی می‌خندیم. تابلوی بعدی اعلان برنامه‌های یک تئاتر است. سه‌تایی زور می‌زنیم که متن را

بخوانیم که یک نفر از قفا (پشت) آن را برای ما می‌خواند. خود را با خواندن تابلوها سرگرم می‌کنیم و به سرعت در خواندن متون پیشرفت می‌کنیم. برخی حروف هنوز برایمان ناشناخته است و وقتی نمی‌توانیم

تابلویی را بخوانیم، می‌گوئیم: "درس ما تا آخر تصمیم کبری است. هنوز این حرف را نخوانده‌ایم!" و باز هم خنده.

سنت یا مدرنیته

عمده زنان تاجیکی لباس محلی می‌پوشند. لباسی به شکل کیسه که از گردن تا پائین پا را می‌پوشاند. این لباس‌ها همگی رنگی هستند با گل‌های درشت. یک روسری هم که بیشتر وظیفه بستن موها را دارد تا پوشاندن آن‌ها روی سر دارند. البته درصدی از زنان و دختران نیز لباس اسپرت مانند شلوار جین، دامن و بلوز پوشیده‌اند که طبق گفته انارک این دسته عمدتاً روس هستند و یا از تاجیک‌های نوگرایی که تمایل دارند خود را مانند روس‌ها نشان دهند. به هر حال کشور آزادی است که هرکس می‌تواند پوشش دلخواه خود را داشته باشد. این آزادی درحالی است که عمده مردم تاجیکستان مسلمان‌اند. اکثراً سنی حنفی و حدود 15 درصد نیز شیعه اسماعیلی‌اند. شیعه‌ها در قسمت شمالی تاجیکستان در منطقه خجند زندگی می‌کنند و آرزوی همه آنها نیز زیارت قبر حسن صباح است.



دخترانی از نژاد تاجیک



دخترانی از نژاد روس

به جرأت می‌توان گفت که در تاجیکستان هیچ پسر خوش‌رویی (خوشگل) وجود ندارد. لباس پوشیدن پسرها هم بیشتر شبیه پوشش پسرها در جوادیه! و نظام‌آباد تهران است. عمده دخترها نیز از نعمت زیبایی بی‌بهره‌اند و فقط آن‌هایی که از نژاد روس هستند از بقیه متمایزند. جالب است که تقریباً هیچ یک از دختران و زنان ابرو برنمی‌دارند. داشتن دندان طلا نشانه تشخص و شاید به رخ کشیدن ثروت است. برق طلای دندان زنان و مردان وقتی که می‌خندند در آدم حس بدی ایجاد می‌کند. فروشگاه‌های می‌فروشی (مشروب فروشی) در گوشه و کنار شهر وجود دارند و خوردن مشروب آزاد است. فقط باید هوشیار (مراقب) پلیس بود. پلیس آدم‌های مست لایعقل را می‌قاپد (می‌گیرد).

کنسرت اندی

در میدان سامانی می‌خواهیم عکس بگیریم. چند پلیس به سمت ما می‌آیند و می‌خواهند از ما عکس بگیرند. چون قبلاً در اینترنت خوانده بودیم که هدف پلیس‌ها از این کار پول گرفتن است، آن‌ها را می‌پیچانیم و 10 سامانی پس‌انداز می‌کنیم! این یکی را هم باید به مزایای اینترنت اضافه کرد. ناگهان گوشه میدان عکس بزرگ اندی را می‌بینیم. اندی روز دوشنبه در دوشنبه کنسرت دارد. چه اتفاق جالبی! با راهنمایی سعید، راننده تاکسی، بلیط کنسرت را که فقط 30 سامانی است می‌خریم. خواننده‌های ایرانی در تاجیکستان از محبوبیت زیادی برخوردارند. گوگوش، اندی، معین، هایده، مهستی، منصور، شهرام صولتی و شهرام شب پره، بنیامین و حتی محسن چاوشی از جمله خواننده‌هایی هستند که آهنگ‌هایشان با صدای بلند از مغازه‌ها و ماشین‌ها شنیده می‌شود.



اندی به همراه گروهش در دوشنبه



دختران تاجیک طرفدار اندی

ساعت 5/45 عصر بیرون آمفی‌تئاتر شهر جمعیت زیادی منتظر ورود به سالن هستند. تعدادی از دخترها دسته گل به همراه دارند. باتری دوربین را جلوی در می‌گیرند اما فکر باتری اضافه را نکرده‌اند! برنامه با آهنگ "بلا" شروع می‌شود و با آمدن اندی روی صحنه، دخترها جیغ می‌کشند. سیستم صوتی قوی است و در آدم شور و هیجان ایجاد می‌کند. کم کم احساس می‌کنیم که کمرمان سنگین شده است و باید تکانش دهیم! آهنگ بعدی "خوشگلا باید برقصدن" است. دیگه نمی‌شه تحمل کرد. یکی منو بگیره!

آویر، فرآیندی امنیتی

دو روز است که وارد دوشنبه شده‌ایم. قبل از سفر در اینترنت خوانده بودیم که می‌بایست برای اقامت در تاجیکستان مهری به نام "آویر" در پاسپورت بزنیم. پس از کمی تحقیق متوجه می‌شویم که زدن این مهر یک فرایند امنیتی است که دولت به وسیله آن می‌خواهد از محل اقامت توریست‌ها مطلع باشد. حتی افرادی که در هتل‌ها نیز اقامت دارند می‌بایست این مهر را در پاسپورت بزنند. به نظر می‌رسد که این فرآیند پردردسر ریشه در سازمان ک گ ب دارد که هنوز هم باقی مانده است.

صبح یکی از روزها به همراه انارک و سعید راهی وزارت امور خارجه می‌شویم. از هر مرحله که عبور می‌کنیم، می‌بایست چند سامانی بدهیم. در یک قسمت از ما عکس می‌گیرند و باز هم چند سامانی. آخرش هم برای اینکه مجبور نشویم فردای آن روز دوباره مراجعه کنیم، 30 سامانی دیگر به نرگس (دختر کارمند) می‌دهیم و از شر این فرآیند دردسر ساز خلاص می‌شویم. زدن این مهر در پاسپورت‌ها تقریباً 100 دلار و یک روز معطلی برای ماه هزینه داشته است. با این فرآیند معلوم است که یک توریست دیگر تمایلی به بازدید مجدد از آن کشور پیدا نمی‌کند و این هم یکی دیگر از دلایل عقب‌ماندگی.

فرهنگ عامه از لابه‌لای گپ‌ها

ساعت 3 بعدازظهر است. هوا آنقدر گرم است که نمی‌توان از خانه خارج شد. زنگ در به صدا درمی‌آید. انارک است که لباس‌های عطا و کورش را از لباس‌شویی آورده است. تعارف می‌کنیم و داخل می‌آید. فرصت خوبی است که اطلاعاتی راجع به فرهنگ مردم به دست آوریم. از انارک می‌پرسیم که چندتا بچه دارد. سه تا! اما لابه‌لای گپ‌هایش متوجه می‌شویم که از بچه‌های بیشتری صحبت می‌کند.



زن سبزی‌فروشی در تره‌بار شهر

ازش می‌پرسیم: "مگر سه تا بچه نداری؟" تصدیق می‌کند: "سه تا بچه، دوتا دختر!" تازه متوجه می‌شویم که منظور از بچه همان پسر است. حس می‌کنیم که یک جوری حس پسر دوستی در فرهنگ مردم وجود دارد که خود را به این شکل در ادبیات نشان داده است. از انارک علتش را می‌پرسیم. می‌گوید: "بچه (پسر) بهتر است. دردسرش کمتر است. دختر اگر بی‌معنی شود، دردسرساز می‌شود!"

معلوم می‌شود که باورهای تعصبی همچنان در بین تاجیک‌ها رواج دارد. مثلاً اگر دختری با پسری رابطه داشته باشد، از خانواده طرد می‌شود. این مسئله در تاجیک‌های اصیل که عمدتاً در کوهسار زندگی می‌کنند بیشتر است. مثلاً این دخترها حق ندارند چیزی غیر از لباس محلی بپوشند. البته تاجیک‌هایی که پس از جنگ وطنی (جنگ مقابل نیروهای کمونیستی) از روستاها به شهرها مهاجرت کرده‌اند، تاحدی باورهای سنتی را کنار گذاشته‌اند و فکر می‌کنم که چند سال دیگر تضاد میان سنت و مدرنیته، کم کم به سمت مدرنیته متمایل شود.

از جنگ وطنی و جنگ‌های فرقه‌ای که در سال 1992 در آن کشور وجود داشته برایمان تعریف می‌کند. پس از فروپاشی شوروی و استقلال تاجیکستان، گروه‌های مختلف با یکدیگر درگیر می‌شوند که علت بسیاری از اختلافات، اسلام‌گراهای تندرو به رهبری فردی به نام عبدالله نوری بوده است. در جریان این جنگ‌ها خیلی از روس‌ها از تاجیکستان به روسیه مهاجرت می‌کنند، کارخانجات نساجی که مهمترین صنعت کشور بوده غارت شده و در نتیجه تعطیل می‌شوند. سرانجام امام‌علی رحمانف (رئیس جمهور فعلی) میان آنها صلح برقرار می‌کند. به همین دلیل مردم وی را خیلی دوست دارند. جالب است که انارک در دوران جنگ‌های داخلی کلی گریه کرده و دعا کرده که اسلام‌گراها پیروز نشوند تا به گفته خودش بلایی که سر مردم ایران به خاطر حکومت اسلامی آمده، سر آنها نیاید! و این درحالی بود که انارک مسلمان بود و به حفظ مظاهر مسلمانی مفتخر! به عبارت دیگر عمده مردم مسلمان تاجیکستان نیز به جدا بودن اسلام از حکومت اعتقاد داشتند. ایران در منطقه کاری کرده است که مردم همه کشورها از قدرت گرفتن اسلام‌گراهای تندرو هراسان می‌شوند و باتمام وجود با آن مخالفت می‌کنند. این حکومت اگر خیری به ما نرسانده، حداقل خیرش به مردم سایر کشورها رسیده است.

خرید بی خرید

ساعت 5 بعدازظهر عمده مغازه‌های دوشنبه تعطیل می‌شود. به جز رستوران‌ها، سوپرمارکت‌ها و مشروب‌فروشی‌ها. تمامی اجناس نیز نامرغوب است. خیلی از کالاها از ایران یا روسیه وارد می‌شود و محصولات تاجیکی به ندرت دیده می‌شود. بنابراین در این سفر سوغاتی در کار نیست. (تاجیک‌ها زمانی که می‌خواهند بگویند فلان چیز لازم نیست، می‌گویند در کار نیست!). فقط دو سه تا مغازه لباس فروشی مارک‌دار نظیر بنتون و پیر کاردن در خیابان رودکی وجود دارد که روس‌نژادها از آن خرید می‌کنند. مغازه‌ها هم هنوز به فرم کمونیستی هستند. یعنی ویتترین ندارند. فقط از روی تابلو می‌توان فهمید که چه کالایی فروخته می‌شود.

یک روز در طبیعت

تصمیم گرفته‌ایم که از دوشنبه خارج شویم تا طبیعت تاجیکستان را نیز تجربه کنیم. از روی نقشه و اینترنت آدرس یک آبگرم و دریاچه را پیدا کرده‌ایم. با سعید برای صبح ساعت 8 قرار می‌گذاریم. جاده از سمت شمال دوشنبه خارج می‌شود و به سمت خجند دومین شهر بزرگ تاجیکستان می‌رود. کنار جاده نیز رودخانه بزرگ و پرآب "ورزاب" قرار دارد. متوجه می‌شویم که تاجیک‌ها به رودخانه می‌گویند دریا! بیچاره‌ها هنوز دریا ندیده‌اند! 5 کیلومتری که از شهر دور می‌شویم. جاده خاکی می‌شود. سعید می‌گوید که ختایی‌ها (چینی‌ها) مشغول بهسازی جاده‌اند و به همین دلیل است که جاده خراب شده است. جاده پر از دست‌انداز و چاله است. بنابراین سرعت ما خیلی زیاد نیست. جاده خیلی هم خلوت است. شانس آوردیم. اگر این جاده شلوغ می‌بود، واقعاً کلافه می‌شدیم.

طبیعت اطراف جاده بسیار زیباست. شبیه ابتدای جاده چالوس است. اطراف جاده باغ‌هایی برای استراحت وجود دارد که قسمتی از آب رودخانه یا چشمه را داخل استخرهایی کرده‌اند و مردم برای فرار از گرما در این استخرها آب‌بازی (شنا) می‌کنند. تصمیم می‌گیریم که فردای آن روز را که روز آخر سفر نیز هست در این استراحت‌گاه‌ها بگذرانیم. حدود هفتاد کیلومتر که می‌رویم به محلی می‌رسیم که ابتدای گردنه انزاب است. در این مکان یک پیمان‌کار ایرانی مشغول ساخت یک تونل است. مردم منطقه بابت ساخت این تونل خیلی خوشحال هستند چراکه حدود 70 کیلومتر جاده را که از روی گردنه انزاب می‌گذرد کوتاه می‌کند. چیزی شبیه تونل کندوان خودمان. دیگر از چینی‌ها و ماشین‌آلات راهسازی‌شان خبری نیست ولی هنوز هم جاده خاکی است. در کمال تعجب متوجه می‌شویم که این مسئله برای سعید و اهالی کاملاً طبیعی است. برای ما قابل درک نیست. اصلی‌ترین جاده این کشور که دوشنبه را به خجند وصل می‌کند یک جاده خاکی است. برای این مردم جاده آسفالت یک آرزوست و مفهوم بزرگراه



جاده خاکی خجند به دوشنبه

نیز برایشان تعریف نشده است. اوج عقب‌ماندگی تاجیکستان را درک می‌کنیم که از بدیهی‌ترین زیرساخت‌ها نیز محروم‌اند. نکته قابل ذکر این است که این کشور قابلیت بسیار زیادی برای توسعه دارد. معادن عظیم اورانیوم، کشتزارهای وسیع پخته (پنبه)، منابع عظیم آب شیرین (برای صادرات به کشورهای دیگر نظیر ترکمنستان)، کوه‌های عظیم پامیر با قله بیش از 8000 متر برای جلب جهانگردان

اروپایی و خیلی از موارد دیگر می‌تواند عامل توسعه این کشور باشد اما ظاهراً کسی به این فکرها نیست.



در یکی از روستاهای جاده توقف می‌کنیم. برایمان چای، شوربا (یک نوع آش) و قیماق (ماست پرچرب) می‌آورند. ارتفاع روستا زیاد و هوا کاملاً خنک است. نیم ساعت استراحت بعد از آن جاده خاکی واقعاً آدم را زنده می‌کند. دوباره حرکت می‌کنیم. جاده، گردنه انزاب را می‌شکافد و پیش می‌رود. گه‌گاه کامیون‌هایی که از خجند می‌آیند در جاده دیده

می‌شوند. یک عقاب بر فراز گردنه بال گشوده است. یاد آن عقاب بدبختی می‌افتم که در باغ وحش دوشنبه در گرما و بوی تعفن در یک قفس فولادی محبوس بود. وضع بقیه حیوانات باغ وحش نیز بهتر از عقاب زبان‌بسته نبود. خرس‌ها، پلنگ و شیر بدبخت که معلوم نبود از کجا آورده بودندش در میان کثافت‌های کف قفس پرسه می‌زدند و از گرما کلافه بودند. ما انسان‌ها خودخواه‌ترین موجودات کره زمینیم.

کف ماشین گاهی به کف جاده گیر می‌کند و سعید غرلندی می‌کند. ماشین جوش می‌آورد ولی خوشبختانه یک چشمه نزدیک جاده است. کمی صبر می‌کنیم و دوباره به راه می‌افتیم. ماشین وضعیت خوبی ندارد. تقریباً بالای گردنه رسیده‌ایم و لکه‌های بزرگ برف کنار جاده دیده می‌شود. از سعید راجع به این جاده در زمستان می‌پرسیم. می‌گوید چهار ماه از سال بسته است. یعنی در زمستان دومین شهر بزرگ تاجیکستان فقط از طریق هواپیما با دوشنبه ارتباط دارد!



پسرک روستایی ساکن کوهسار



لکه بزرگ برف روی گردنه انزاب

20 کیلومتر دیگر به دریاچه اسکندر می‌رسیم اما وضعیت ماشین بحرانی است و اگر از گردنه پائین برویم احتمال بازگشتمان خیلی کم است. ترجیح می‌دهیم از خیر دیدن دریاچه بگذریم. ناراحت نیستیم. طبیعت اطراف آنقدر قشنگ است که ارزش سختی این جاده را دارد. بر می‌گردیم. حدود 30 کیلومتری دوشنبه، جاده‌ای از سمت راست جدا می‌شود که به سمت آبگرم می‌رود. این آبگرم در دوران کمونیستی محل تفریح و درمان سران حکومتی بوده است. به همین خاطر در اطراف آن تأسیسات رفاهی و درمانی ساخته شده است. آب را از چشمه اصلی وارد وان‌هایی می‌کنند و مردم در داخل وان، ساعتی استراحت می‌کنند. پس از آن جاده خاکی، استراحت در آبگرم، جان تازه‌ای به ما می‌بخشد.

آب‌بازی در دریا!

روز آخر است ما تقریباً تمام قسمت‌های شهر را گشته‌ایم. تصمیم گرفته‌ایم این روز را در یکی از استراحت‌گاه‌های اطراف دریا (رودخانه) که روز قبل کشف کرده بودیم بگذرانیم. قبل از آن در 15 کیلومتری غرب دوشنبه، از وجود قلعه‌ای به نام قلعه حصار مطلع شده بودیم. صبح اول وقت ابتدا به سمت قلعه حصار حرکت می‌کنیم. وضعیت این جاده که در دشت است کمی بهتر از جاده کوهستانی دیروز است. قلعه حصار از زمان سامانیان باقی مانده بود و در کنار آن نیز یک کاروانسرا که در قدیم در



قلعه حصار بازمانده از دوران سامانیان

محل گذر راه ابریشم بوده است وجود داشت. پس از بازدید از قلعه، کاروانسرا و آثارخانه (موزه) آن، به سمت جاده ورزاب حرکت می‌کنیم. باتوجه به تجربه روز قبل که می‌دانستیم جاده خاکی است، در یکی از استراحت‌گاه‌های ابتدای جاده توقف می‌کنیم. هوای خنک، ششلیک تازه و آب‌بازی در استخر استراحت‌گاه آخرین خاطرات ما را از تاجیکستان تشکیل می‌دهد.

چند عکس

من و کورش



مرد آجگو به دست با طعنه به ما می گوید:
شما منتظرید در آن دنیا در کنار جوی
عسل می بنوشید، ما همین حال خوشیم!



مرد تهیدست به خواب رفته در خیابان

